

مبانی و ساختار حکومت دینی

محسن علی اکبری^۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۰۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۲۳

چکیده: با مطالعه و دقت در تعاریف ارائه شده از حکومت، سه وظیفه مهم وضع قانون، اجرای آن و نظارت به عهده حکومت می باشد. قانون گذاری در ساحت های مختلف زندگی اجتماعی انسان ها و اجرای آن نوعی تصرف در ثروت و منابع یک سرزمین و حتی تصرف در جان، مال و سرنوشت انسان ها است و لازمه ی تصرف در هر چیزی و هر کسی داشتن مالکیت نسبت به آن شیء است. بر اساس آیات صریح قرآن کریم خداوند متعال خالق عالم و مالک آن است. بنابراین تنها کسی که حق تصرف در مخلوقات عالم و حق حکومت دارد فقط خداوند متعال است. و از سوی دیگر مالکیت انسان، مالکیتی اعتباری است حتی نسبت به جان و مال خود نیز مالکیت حقیقی و مطلق ندارند و در نتیجه تصرفاتشان نیز حتی در جان و مال و هر آنچه که در ان مالکیت دارند مشروط به اذن الهی و در چارچوب شرایطی خاص است. برای همین موضوع حکومت های دموکراتیک که مبتنی بر مالکیت مطلق انسان هاست مورد چالش اساسی است و تمام این نکات در دهها آیه از آیات مختلف سوره های قرآن کریم و روایات معصومین (علیهم السلام) بیان گشته است. نتیجه این که تنها خالق و مالک خداست و تنها حاکم خداست و حکومت مشروع حکومت الهی و دینی یعنی حاکمیت الله است که در این حکومت: ۱ - قانون گذار خداست. ۲ - مجری حکومت منصوب از سوی خالق هستی است و مجری و ناظر صرفاً اجراکننده قوانین الهی است و خود او هیچ حکومت بالذاتی ندارد.

واژگان اصلی: خدا، حکومت، انسان، مالکیت، قانون، مجری.

^۱ گروه معارف اسلامی، واحد تاکستان، دانشگاه آزاد اسلامی، تاکستان، ایران (نویسنده مسئول).

مقدمه

در آثار علمای سابق موضوع حکومت به صورت مختصر و زیرشاخه برخی از ابواب فقهی قرار بررسی شده است، اما دانشمندان متأخر به ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران این مسأله را به طور جدی و گسترده مطرح نموده و پیرامون آن مطالعات فراوانی صورت گرفته است. حاصل این تلاش‌های علمی، تولید کتاب‌ها و مقالات علمی بسیاری با موضوع حکومت می‌باشد. منظور ما از حکومت، حکومت دینی یا الهی است، حکومت دینی در قرن معاصر با ساختاری نوین و مبانی متفاوت از حکومت‌های مطرح همچون پادشاهی و یا به اصطلاح دموکراتیک می‌باشد. هدف ما در این مقاله بیان مبانی و ساختار کلی حکومت دینی بر اساس آموزه‌های مبتنی بر منابع متقن دین مبین اسلام است. سعی شده مبانی حکومت دینی بر اساس آیات و روایات مرتبط مطرح و با ایجاد ارتباط منطقی بین این مبانی، منشأ و ساختار کلی حکومت دینی تبیین گردد. مبانی مشهوری چون: خداوند خالق عالم است، مالک حقیقی جهان خدا است، حکومت نوعی تصرف در جان و مال انسان‌ها است، تنها قانون‌گذار خدا است، پیامبران و امامان جانشینان و مجریان حکومت الهی هستند و غیره.

تعریف حکومت

حکومت در لغت به معنای حکم دادن، فرمان دادن و فرمان‌روایی، سلطنت کردن و قضاوت است (دهخدا، ۱۳۷۷) و اما در اصطلاح برای حکومت تعریف‌های مختلفی ارائه شده است که به چند نمونه از این تعریف‌ها اشاره می‌شود:

۱- حکومت در اصطلاح علوم سیاسی به معنای سازمانی است که از طریق نهادهای خاص، اداره دولت را تنظیم، بیان و اعمال می‌کند، به تعبیر دیگر حکومت عبارت است از سازمان حاکمیت و یا نوع و شکل رابطه دولت و ملت (ذاکرحالهی، ۱۳۸۹: ۱۳).

۲- دولت و حکومت یعنی مظهر قدرت جامعه در برابر هجوم خارجی و مظهر عدالت و امنیت داخلی و مظهر قانون برای داخل و مظهر تصمیم‌های اجتماعی در روابط خارجی (مطهری، ۱۳۷۸:

(۱۵۱)

برای رعایت اختصار به این چند تعریف اکتفا می‌کنیم و در جمع‌بندی از تعاریف مختلف می‌توان

گفت حکومت سازمان یا نهادی است اجتماعی که سه وظیفه و یا در سه حوزه اختیار دارد: ۱- قانون‌گذاری ۲- اجرای قوانین ۳- نظارت و قضاوت.

ضرورت حکومت

زندگی اجتماعی از فطریات انسان است، تاریخ بشر و آثار باقی‌مانده از قرون و اعصار گذشته بیان‌گر آن است که انسان همیشه در اجتماع و به صورت دسته‌جمعی زندگی می‌کرده است (دلشاد تهرانی، ۱۳۹۲: ۱۱۸).

و در زندگی اجتماعی جهت تقسیم وظایف و به خاطر محدود بودن منابع و امکانات، تراحم و تضاد منافع امری طبیعی است و جهت جلوگیری از هرج و مرج ناشی از این تراحم نیاز به وجود قانون و مجری می‌باشد، برای همین ضرورت وجود حکومت امری بدیهی است.

امیرمؤمنان حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید: «اسدٌ حطومٌ خیرٌ من سلطانٍ ظلوم و سلطان ظلوم خیر من فتن تدموم؛ شیر درنده بهتر از سلطان ظالم است و سلطان ظالم از فتنه طولانی (هرج و مرج و نداشتن حاکم) بهتر است.» (مجلسی، ۱۳۶۸: ۷۴، ۳۷۹) و یا در جایی دیگر می‌فرماید: «وأنه لا بد للناس من امیر برّ او فاجر؛ برای مردم ضرورت دارد حاکمی باشد حال یا حاکم خوب و صالح یا ستمگر.» (خطبه: ۹۰) پس داشتن حکومت و حاکم یک ضرورت اجتماعی و یک ضرورت طبیعی و انسانی است، جامعه به یک سازمان اداره‌کننده احتیاج دارد.

نگاهی دقیق‌تر به حکومت و طرح یک سؤال

در تعریفی که از حکومت ارائه گردید سه وظیفه و اختیار برای این نهاد مشخص شد: ۱- قانون‌گذاری ۲- اجرا ۳- نظارت. بر این اساس حکومت نوعی تصرف در جان، مال و سرنوشت انسان‌ها است.

^۱ تصرف اصطلاحی فقهی به معنای هر کار ارادی که از یک شخص سر بزند و دارای اثر شرعی باشد، تصرف از ماده صرف در عربی می‌باشد و به معنای دست به کاری زدن، رفتار نمودن، چیزی را در استیلا و اقتدار خود داشتن می‌باشد با حصول حق مالکیت برای یک شخص نسبت به یک ملک هرگونه تصرف و استیلا می‌مادی و حقوقی وی در آن ملک جایز است و او می‌تواند آن را قبض کند و از منافعش بهره‌مند شود.

برای مثال:

- ۱- وضع و اجرای قوانینی چون: اعدام، حبس و زندان، قطع عضو، شلاق، قصاص و ... نمونه‌ای از تصرفات حکومت در جان انسان‌ها است.
 - ۲- وضع و اجرای قوانینی چون: مصادره اموال، اخذ مالیات، اخذ عوارض و ... نمونه‌ای از تصرفات حکومت در اموال انسان‌ها می‌باشد.
 - ۳- وضع و اجرای قوانینی مانند: تبعید، چگونگی تحصیل در مقاطع مختلف و سایر قوانین مدنی، دخالت در سرنوشت انسان‌ها است.
- با این نگاه یک سؤال مهم و اساسی مطرح می‌شود و آن این که چه کسی یا چه کسانی حق تصرف در جان، مال و سرنوشت انسان‌های دیگر را دارند؟
- پاسخ به این سؤال منجر به مشخص شدن نکته‌ای اساسی برای تبیین موضوع حکومت گشته و جزو مبانی مهم حکومت دینی است و برای همین آن را به صورت مشروح بر اساس آیات مقدس قرآن کریم و گفتار و روایات اهل بیت علیهم السلام مورد بررسی قرار می‌دهیم.

مالکیت

پاسخ سؤال مطرح شده مالکیت است، با حصول حق مالکیت برای یک شخص نسبت به یک ملک و یا هر چیز دیگری تصرف و استیلائی مادی و حقوقی وی در آن ملک جایز است و او می‌تواند آن را قبض نموده و یا در آن تصرف نماید و از منافعی بهره‌مند شود.

اصل جواز تصرف در ملک خود با عنوان «قاعده تسلیط» در فقه و حقوق از جمله ماده ۳۰ قانون مدنی ایران پذیرفته شده است.

البته مالکیت دو نوع است:

۱- مالکیت حقیقی

۲- مالکیت اعتباری

چون در مورد مالکیت حقیقی بحث مفصل خواهد بود، برای همین اول مالکیت اعتباری را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱- مالکیت اعتباری

در تعریف مالکیت اعتباری آمده است: مالکیت عنوانی اعتباری است که رابطه اشخاص را با اشیا تبیین می‌کند. (محقق داماد، ۱۳۸۰، ۱، ۲۵) و یا در تعریفی دیگر آمده است: حق مالکیت به مالک

اجازه می‌دهد که اثباتاً هرگونه تصرفی را در ملک خود بنماید و نفعاً دیگران را از هرگونه تصرفی در آن منع کند. (طاهری، ۱۳۷۵: ۱، ۱۹۷)

و این که چه کسی مالک است؟ و چگونه می‌توان مالک اشیای دیگر شد بر اساس توافق و قرارداد بین افراد جامعه است که معمولاً این قراردادها و قوانین در جوامع دینی برگرفته از قوانین و ضوابط شرعی است و یا در جوامع دیگر بر مبنای تصمیم‌گیری گروه خاصی از حقوق‌دانان و یا قدرتمندان جامعه همچون نمایندگان مجلس صورت می‌پذیرد.

۲- مالک حقیقی

در مکتب اسلام بر اساس آموزه‌های وحیانی و در بینش اسلامی خداوند متعال محور و کانون جهان هستی است و رابطه او با جهان و انسان رابطه خالقیت و ربوبیت توأمان می‌باشد و مالک حقیقی فقط خدا است. مالک جهان کسی است که آن را خلق کرده و اداره می‌نماید و از آن جا که خالق خدا است پس مالک حقیقی جهان نیز او است و این نکته در ده‌ها آیه از آیات قرآن کریم بیان گشته که برای نمونه چند آیه ارائه می‌گردد.^۱

۱- «ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لِأَلِهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ؛ این است خدای یکتا که پروردگار شما است،

خدایی جز او نیست، آفریننده هر چیزی است.» (انعام: ۱۰۲)

۲- «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَ هُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ؛ خداوند آفریننده هر چیزی است و او بر

هر چیزی نگهبان است.» (زمر: ۶۲)

پس تمام هستی و از جمله انسان اصل وجودشان از سوی او است و اثر مستقیم خالقیت، مالکیت خداوند نسبت به جهان هستی است و برای همین مالکیت او بر هستی، مالکیت حقیقی و تکوینی است قراردادی، اعتباری نیست و این نکته را می‌توان در این آیات ملاحظه کرد.^۲

۱- «... بَلْ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ لَهٌ قَانِتُونَ؛ ... بلکه هرچه در آسمان‌ها و زمین است

^۱ آیات زیادی در قرآن کریم خداوند متعال را به عنوان خالق هستی معرفی می‌کند از جمله به این آیات می‌توان

اشاره کرد: رعد: ۱۶، غافر: ۶۲، انعام: ۱۶۴، سجده: ۵، طه: ۵۰ و ...

^۲ در مورد مالکیت الهی نیز می‌توان به این آیات اشاره نمود: یونس: ۶۸، ابراهیم: ۲، نحل: ۵۲، طه: ۶۲، حج:

۶۴، شوری: ۴ و ...

از آن او است و همه فرمانبردار او هستند.» (بقره: ۱۱۶)

۲- «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ

...؛ الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست زنده و پاینده است نه خواب سبک او را فرا می‌گیرد و نه خواب سنگین، هرچه در آسمان‌ها و زمین است از آن او است.» (بقره: ۲۵۵)

۳- «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»؛ به درستی که ما از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم.» (بقره: ۱۵۶)

در کتاب خصائص سید رضی از امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) روایت آورده که وقتی حضرت شنید مردی می‌گوید انا لله و انا الیه راجعون، فرمود: این مرد این که می‌گویی انا لله اقراری است از ما به این که ملک خداییم. (حکمت: ۹۹)

در این آیات به مالکیت مطلقه خداوند بر تمام هستی و انسان اشاره دارد و تنها یک مالک حقیقی در عالم است چون فقط یک خالق وجود دارد و مالکیت غیرخدا اعتباری و به اذن الهی است و هیچ انسانی مالکیت حقیقی ندارد برای همین تصرفات او حتی در جان و مال خود نیز به صورت محدود و مشروط است.

مالکیت غیرخدا مشروط است

برای اثبات این مطلب به تعدادی از آیات و روایات اشاره می‌شود:

۱- «... وَ لَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكْ عَدُوًّا نَا وَ ظَلْمًا فَسَوْفَ يَصَلِيهِ

نَارًا وَ كَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا.» (نور: ۲۹، ۳۰)

... و خود را در معرض قتل قرار ندهید، از آن روی خدا شما را از قتل بازمی‌دارد که به شما مهربان است و هر کس از روی تجاوز و ستم چنین کند به زودی او را به آتش خواهیم سوزانید و این بر خدا آسان است.

این آیه نشان می‌دهد که انسان حق خودکشی ندارد او نمی‌تواند هرگونه که خواست در جسم و جانش تصرف نماید.

۲- ابی ولاء می‌گوید از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: «مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ مَتَعَمَدًا فَهُوَ فِي نَارِ

جهنم خالدین فیها؛ هر کس عمداً خودکشی کند همیشه در آتش دوزخ خواهد بود.»^۱ (ری شهری، ۱۳۲۵: ۹، ۲۹۸)

۳- رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «مَنْ قَتَلَ نَفْسَهُ بِشَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا عَذَبَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ کسی که به وسیله چیزی از دنیا خودکشی کند در روز قیامت به وسیله همان چیز عذاب خواهد شد.» (المتقی، ۱۴۱۹: ۱۵، ۳۶)

بر اساس این روایات نیز انسان حق تصرف مطلق (هرگونه که بخواهد) را در جان خود ندارد. و این مسأله در مورد اموال نیز به طریق اولی جاری است؛ برای مثال انسان به صرف داشتن مالکیت نمی‌تواند در اموال خود به طور مطلق تصرف نماید و حق اسراف ندارد؛ به آیات زیر توجه نمایید:

۱- «إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا؛ (اسراء: ۲۷) همانا

اسراف‌کاران برادران شیطان هستند و شیطان نسبت به پروردگارش ناسپاس بود.»

۲- «يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ؛

(اعراف: ۳۱) ای فرزندان آدم زیورهای خود را در مقام عبادت به خود برگزید و بخورید و

بپاشامید و اسراف نکنید که خدا مسرفان را دوست نمی‌دارد.»

بر اساس این آیات مصرف اموال و امکانات در غیر مورد آن کار شیطانی و نوعی ناسپاسی است و اسراف‌کار با شیطان برادر است. (قرآنی، ۱۳۸۷: ۱۸۳، ۱۸۴)

نتیجه بحث مالکیت

آن چه آیات و روایات به روشنی بیان می‌دارند، آن است که آن چه در آسمان‌ها و زمین است ملک خدا است، بنابراین آن چه انسان در اختیار دارد و از آن استفاده می‌کند ملک حقیقی او نیست (حتی جسم و جانش) تنها چند روزی این امانت با شرايطی که از ناحیه مالک حقیقی تعیین شده به دست او سپرده شده و حق تصرف (مشروط) در آن‌ها را دارد و به این ترتیب مالکان معمولی (اعتباری)، موظف‌اند شرايطی را که مالک حقیقی تعیین کرده کاملاً رعایت کنند وگرنه مالکیت آن‌ها باطل و

^۱ این حدیث در منابع مختلف بیان شده از جمله مسالک الافهام، ج: ۶، ص ۱۴۲ و الحدائق الناظره، ج ۲۲، ص

تصرفشان غیرمجاز می‌باشد. (قرآنی، ۱۳۸۷: ۲، ۲۶۶)

حکومت فقط از آن مالک حقیقی است

اگر حکومت را نوعی تصرف بدانیم، نتیجه این خواهد شد که هیچ انسانی حق حکومت بر خود و دیگری را ندارد چون هیچ انسانی مالک خود و دیگران نیست پس حق تصرف مطلق در جان خودش و قطعا در جان و سرنوشت انسان‌های دیگر را ندارد و تنها حاکم عالم وجود خداوند متعال است و بس.

و این مطلب را می‌توان در ده‌ها آیه از سوره‌های قرآن کریم مشاهده نمود، به چند نمونه از آن اشاره می‌شود:

۱- «الْمَ تَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ...» (بقره: ۱۰۷) آیا نمی‌دانی که خدا فرمانروای آسمان‌ها و زمین است...»

۲- «وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (آل عمران: ۱۸۹) از آن خدا است فرمان‌روایی آسمان‌ها و زمین و خدا بر هر چیزی توانا است.»

بر اساس این آیات کریمه حق حاکمیت همیشگی و مطلق آسمان‌ها و زمین مخصوص خداوند متعال است. (قرآنی، ۱، ۱۷۸)

مجریان حکومت الهی

از آن جا که پیامبران نیز مخلوق پروردگار عالم بوده و انسان هستند برای همین آن‌ها نیز حق حکومت نداشته و تنها نقش آن‌ها اجرای دستورات، قوانین و احکام الهی و ابلاغ آن‌ها به سایر مردم می‌باشد.

در آیات مختلف قرآن کریم این نکته که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جز ابلاغ و اجرای دستور حضرت حق و وظیفه‌ای ندارد بیان گردیده که تعدادی از این آیات اشاره می‌شود.

۱- «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ؛ (النجم: ۳ و ۴) هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید، آن چه می‌گوید به جز وحیی که به وی می‌شود نیست.»

۲- «كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ؛ (نحل: ۳۵) پس مگر جز ابلاغ روشن و وظیفه دیگری بر پیامبر است.»

۳- «مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ...؛ بر عهده فرستاده ما جز رساندن (احکام دین) نیست.»

پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حق حکومت به عنوان یک انسان را ندارد و فقط مجری حکومت

الهی است و برای همین حق تعیین جانشین را ندارد. او وظیفه دارد جانشین خدا یا مجری پس از خود را که از سوی حاکم اصلی و بالذات تعیین شده را ابلاغ نماید، و به همین دلیل در سوره مائده آیه ۶۷ آمده:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ؛ ای پیامبر آن چه را از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم برسان اگر چنین نکنی امر رسالت او را ادا نکرده‌ای.»

مفسران و دانشمندان شیعی معتقدند این آیه مبارکه در دهم ذی‌الحجه در محلی به نام غدیر خم بر پیامبر اکرم نازل شد و خداوند متعال از او خواست تا علی (علیه السلام) را به عنوان جانشین خود به مردم ابلاغ نماید.

بر اساس این آیه جانشین پیامبر اسلام از سوی خداوند متعال تعیین و پیامبر اسلام در این خصوص وظیفه‌ای جز ابلاغ دستور الهی ندارد.

نقد حکومت‌های رایج

بر مبنای آموزه‌های متقن دینی فقط خدا حق حکومت دارد و هر حکومت دیگری با هر مبنایی مردود و مورد نقد جدی این بینش می‌باشد، از میان حکومت‌های رایج در جهان دو شکل آن در گذشته و حال بیشتر رایج بوده و هستند، ۱- حکومت‌های پادشاهی ۲- حکومت‌های به اصطلاح دموکراتیک یا پارلمانی.

بر اساس آموزه‌های دینی هر دو نوع حکومت مورد نقد و بررسی قرار می‌گیرد.

۱- حکومت پادشاهی: حکومت‌های پادشاهی معمولاً بر اثر کودتا یا برتری مالی فرد یا گروهی و یا عوامل مادی دیگر به وجود می‌آید. در این حکومت پادشاه تصمیم‌گیرنده اصلی و نهایی در تمام شئون حکومتی است و اکثر دست‌اندرکاران حکومتی نیز با نظر وی و از اقوام او هستند. پس از پادشاه، فرزندان، برادران و سایر بستگان ایشان بر مسند قدرت تکیه خواهند زد.

در یک کلمه حکومت پادشاهی با زور و زر شروع و با وراثت ادامه پیدا می‌کند.

بر اساس منطق قرآن کریم حکومت پادشاهی و موروثی نامشروع و مردود است، چرا که هیچ انسانی خالق و مالک دیگری نیست و هیچ انسانی بر انسان دیگر حق تصرف و یا حق دخالت در سرنوشت او را ندارد و با وراثت مسأله حق حکومت به نسل بعدی انتقال پیدا نمی‌کند.

۲- حکومت‌های به اصطلاح دموکراتیک: در این حکومت تعبیر به حکومت مردم بر مردم است و مهم‌ترین استدلال جهت مشروعیت این نوع شیوه حکومت این است که: ۱- هر انسانی مالک و قیم

خود است. ۲- پس حق تصرف در جان و مال و سرنوشت خود را دارد. ۳- و هر انسانی می‌تواند حق خود را به دیگری وکالت دهد. ۴- در نتیجه حاکمان همان وکیلان مردم هستند. ۵- و در واقع در این حکومت؛ مردم بر خودشان حاکمند.

گذشته از این که این ایدئولوژی و تفکر در عمل و متن جامعه تا چه اندازه عملیاتی و ظهور دارد و تا چه اندازه عملیاتی و ظهور دارد و تا چه اندازه به مرحله اجرا درمی‌آید، باید گفت از جهت تئوری نیز در دین مبین اسلام و بر اساس آیات قرآن کریم مورد نقد جدی و باطل است.

همان گونه که بیان شد در آیات قرآن کریم و بر اساس روایات و در یک کلمه در دین اسلام تنها مالک حقیقی و مطلق خداوند متعال است و انسان مالکیتی اعتباری، محدود و مشروط از سوی آفریدگار هستی دارد و چون مالکیتش حتی بر خود محدود و مشروط است برای همین تصرفات او نیز محدود و مشروط است.

مثلاً حق خودکشی و از بین بردن جسم و جان خود را ندارد و این عمل گناهی عظیم و خطایی بزرگ محسوب می‌شود، حق اسراف در اموال مشروع خود را ندارد حق انجام بسیاری از کارهای فردی و اجتماعی را ندارد و بر این مبنا پایه‌های استدلال و مبانی این حکومت مورد خدشه می‌باشد.

انسان مالکیت مطلق بر خود را نداشته و نیز حق تصرف بر خود آن هم بدون قید و شرط و مطلق را ندارد و در نتیجه حتی بر خود حق حکومت ندارد، نمی‌تواند از سوی خود قانون وضع کرده و بر طبق آن عمل و زندگی کند و وقتی حق حکومت ندارد پس به وکالت دادن این حق نیز به طریق اولی متفی خواهد بود.

در کشور انگلیس نمایندگان پارلمان قانون همجنس‌بازی را تصویب و این عمل را در جامعه مشروع می‌نمایند ولیکن در منطق قرآن کریم هیچ انسانی حق قانون‌گذاری ندارد و تنها قانون‌گذار خداوند متعال است.

لذا در قرآن کریم می‌فرماید: ان الحکم الا لله: یعنی فرمان و دستور و قانون فقط از آن خدا است و بس چون حاکم فقط او است و هیچ کسی جز او حق حکومت ندارد.

حکومت دینی پس از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و در زمان غیبت

با توجه به ضرورت حکومت در جامعه در هیچ برهه‌ای از زمان جامعه بدون حکومت متصور نیست و حاکمیت الهی که حکومتی واقعی و حقیقی است از طریق مجریان او استمرار خواهد داشت و این

مجریان منصوب مستقیم و غیرمستقیم از سوی پروردگار متعال هستند، پیامبر و امامان و علمای دین در زمان غیبت این وظیفه خطیر را عهده‌دار هستند.

پیامبر با نصب مستقیم و ابلاغ جبرئیل و امامان با نصب مستقیم و ابلاغ پیامبر و علمای دین با نصب غیرمستقیم و ابلاغ معصومین و امام زمان صلوات الله علیه مجریان حکومت الهی هستند- حضرت مهدی (عج) جانشینان خاص خود را در زمان غیبت صغری و جانشینان عام خود را در غیبت کبری البته بر اساس ضوابط الهی مشخص و نصب نموده است چون بر اساس ضوابط الهی است پس آن‌ها منصوب غیرمستقیم خداوند متعال هستند.

در این جا به چند حدیث اشاره می‌شود:

۱- امام زمان (عج) در پاسخ به نامه یکی از یاران خود دربارهٔ وظیفه شیعیان در رویدادها و حوادثی که پیش می‌آید فرمود: «**أما الحوادث الواقعة فارجعوا الي رواة حديثنا فانهم حجتي عليكم و انا حجة الله عليهم**؛ در رویدادهایی که پیش می‌آید به راویان حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنان حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنانم» (طوسی، ۱۴۲۵: ۱۷۷)

منظور از حوادثی که به وقوع می‌پیوندد و مردم باید در آن حوادث به عالمان دینی مراجعه کنند، صرفاً بیان احکام و مسائل شرعی نیست، بلکه امور اجتماعی و رهبری جامعه مسلمان است. (عزیزی، ۱۳۸۶: ۲۰۲)

۲- امام صادق (علیه السلام) در پاسخ به این پرسش که آیا در مسائل اختلافی که نیازمند داوری و قضاوت است می‌توان به سلطان (حاکم غیردینی) و قضاوت منصوب از سوی او رجوع کرد؟ ایشان مراجعه به آنان را رجوع به طاغوت دانسته و به شدت از آن منع می‌کند و عالمان دینی را به عنوان حاکم بر جامعه اسلامی معرفی می‌نماید: «**انظروا الي من كان منكم قد روى حديثنا و نظر في حلالنا و حرامنا و عرف احكامنا فارضوا به حكما، فاني قد جعلته حاكماً؛ بنگرید در بین شما کسی که گفتار ما را روایت می‌کند و در حلال و حرامی که ما بیان کرده‌ایم مطالعه کرده و آن‌ها را می‌شناسد او را به عنوان حاکم قرار دهید، زیرا من او را حاکم قرار داده‌ام.**» (کلینی، ۱۳۸۸: ۷، ۴۱۲)

بر اساس این روایات جانشینان امام و حاکمان زمان غیبت کسانی هستند که بتوانند این شرایط را کسب نمایند و هر کس که شرایط موضوعه را به دست آورد از سوی خداوند متعال به نصب عام حاکم جامعه اسلامی است یا به اصطلاح دقیق‌تر مجری حکومت الهی است.

قانون در حکومت دینی

یکی دیگر از پایه‌های بسیار مهم حکومت قانون می‌باشد. در حکومت دینی بر اساس آیات و روایات تنها قانون‌گذار خداوند متعال است همان گونه که تنها حاکم او است برای همین فقط پروردگار هستی حق وضع قانون را دارد و این قوانین یا در کتاب مقدس قرآن و یا از طریق مجریان معصوم الهی بیان شده است و برای این نکته از آیات قرآن کریم مدد می‌جویم.

۱- «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يَفْضُ الْحَقَّ وَهُوَ خَيْرُ الْفَاصِلِينَ» (انعام: ۵۷) یعنی ... حکم تنها حکم خدا است، حقیقت را بیان می‌کند و بهترین داوران است.

۲- «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَهُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ» (انعام: ۶۲) یعنی: بدانید که حکم و داوری مخصوص او است و او سریع‌ترین حسابگران است.

۳- «إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ» (یوسف: ۶۷) حکم و فرمان تنها از آن خدا است، بر او توکل کرده‌ام و همه متوکلان باید بر او توکل کنند.

نه تنها قرآن کریم حکم و قانون را فقط از سوی خداوند می‌داند بلکه حکم و قانون الهی را برترین می‌شمرد:

۱- «وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ» (مائده: ۵۹) و برای مردمی که یقین دارند، حکم چه کسی از خدا بهتر است؟»

۲- «أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ» (تین: ۸) آیا خداوند بهترین حکم‌کنندگان نیست.»

نتیجه‌ای که از این آیات به دست می‌آید این است که فرمان (و حکم) در عالم آفرینش و تکوین و در عالم احکام دینی و تشریح به دست خدا است همچنین هر منصبی اعم از رهبری الهی و قضاوت و حکمت به کسی سپرده شده است آن هم از ناحیه پروردگار است. (مکارم شیرازی، ۱۳۸۲: ۱، ۶۰۲)

منطقه الفراغ: (جایی که قانون الهی مشخص نیست)

در جامعه گاهی برای برخی مسائل جدید نیاز به قانون است ولیکن از سوی دین قانونی ارائه نشده و یا در برخی قوانین که ماهیتی متغیر دارند شارع مقدس وضع قوانین مناسب با اوضاع و احوال و مقتضیات زمان و مکان را با حفظ ضوابط و در چارچوب معینی به عهده ولی امر گذاشته است.

حاکم و ولی امر مسلمین می‌تواند این قوانین را با مشورت یا با کمک عقلای جامعه به اشکال مختلف مانند مجلس شورای اسلامی وضع نماید، چرا که حجیت عقل هم به حکم عقل ثابت است و هم به تأیید شرع اساساً ما حقانیت شرع و اصول دین را به حکم عقل ثابت می‌کنیم. (مطهری،

(۱۳۶۶، ۳: ۵۱)

در روایات عقل به عنوان حجت (با تعبیر حجت باطنی) در کنار انبیا و ائمه (علیهم السلام) معرفی شده است:

«عن الكاظم (عليه السلام): يا هشام ان الله على الناس حجّتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل، و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول؛ یعنی خدا بر مردم دو حجت دارد، حجت آشکار و حجت پنهان، حجت آشکار، رسولان و پیامبران و امامان هستند و حجت پنهانی عقول بشری است.» (تحف العقول، ۳۸۳)

در اسلام عقل به عنوان منبع قانون‌گذاری و تشریح به رسمیت شناخته شده است بنابراین فقیهان عقل را در کنار کتاب و سنت و اجماع چهارمین منبع احکام می‌دانند، فقیهان مسلمان میان عقل و شرع رابطه ناگسستگی و به اصطلاح ملازمه قائل‌اند. معنای ملازمه بین حکم عقل و شرع آن است که اگر عقل مصلحت ملزماه‌ای را کشف کند (کشف یقینی و قطعی نه احتمالی و گمانی) ما را به این نتیجه می‌رساند که شرع هم حکمش همان است هرچند آن حکم شرعی به دست ما نرسیده است و هر جا عقل مفسده ملزماه‌ای را کشف کند، ما درمی‌یابیم که حکم دین نیز همان است هرچند این موضوع در قرآن و حدیث و کلمات عالمان پیشین ذکر نشده باشد، عکس قضیه نیز صادق است، یعنی اگر در جایی شرع به طور قطعی حکمی کرد چون می‌دانیم احکام دایر مدار مصالح و مفاسد است و هیچ حکمی بدون حکمت و علت نیست، عقل بشری آن حکم را می‌پذیرد و تأیید می‌کند هرچند هنوز ملاک حکم را تشخیص نداده باشد. پس معنای ملازمه این نیست که هر حکمی که دین بیان کرد عقل هم در آن زمینه حکمی دارد و آن را می‌فهمد بلکه مقصود آن است که در احکام دینی رمزی و حکمتی وجود دارد که اگر آن حکمت بر عقل عرضه شود عقل هم تصدیق و تأیید می‌کند هرچند هنوز عقل درباره این حکم به نتیجه قطعی نرسیده است. (مطهری، ۱۳۶۶: ۳، ۵۳)

نکته تکمیلی این بحث، این است که تمام قوانینی که از طریق حاکم یا با مشورت عقلا وضع می‌گردد باید در راستای مصالح جامعه مسلمین بوده و هیچ‌گونه تعارضی با قوانین شرعی نداشته باشد و این قوانین از جهت اجرا و اهمیت به مثابه قوانین شرعی است چرا که عقل در واقع قوانین مورد امضا و رضای الهی را کشف می‌کند همان کاری که الان در مجلس شورای اسلامی انجام می‌شود از این باب است.

نقش مردم در حکومت دینی

تا اینجای بحث مشخص شد در حکومت دینی حاکم فقط خدا است و قوانین این حکومت از سوی خود او وضع می‌شود و مجریان حکومت از سوی ایشان منصوب می‌گردند و حکومت مشروع بر اساس آیات و روایات حکومت الهی است.

اما سؤالی که مطرح می‌شود این است که مردم در حکومت دینی چه نقشی دارند، در پاسخ به این سؤال باید گفت بر اساس تعلیمات دین مبین اسلام حکومت دینی بر دو پایه استوار است ۱- پایه الهی حکومت ۲- پایه مردمی حکومت.

۱- پایه ی الهی حکومت

در حکومت دینی که در واقع حکومت الهی است؛ قانون از سوی خداوند متعال وضع می‌گردد و مجریان آن به طور مستقیم و یا غیرمستقیم از سوی او منصوب می‌گردند و این همان پایه الهی حکومت دینی است که توضیحات آن به تفصیل بیان شد.

۲- پایه مردمی حکومت

و اما در حکومت دینی علاوه بر مبانی دینی پایه و اصلی اساسی دیگر به نام پایه مردمی مطرح می‌باشد و در واقع حکومت دینی بر دو پایه استوار استدر حکومت الهی چنانچه مردم حکومت الهی و حاکم منصوب را به هر دلیلی نپذیرند آن حاکم حق حکومت بر مردم را نخواهد داشت چرا که پایه دوم حکومت یعنی پذیرش و مقبولیت مردمی حاصل نشده است.

برای توضیح و اثبات این نکته از کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بهره می‌جویم.

۱- «لَنَا حَقٌّ فَاِنْ اعْطَيْنَاهُ وَ اَلَّا رَكِبْنَا اَعْجَازَ الْاِبِلِ وَ اِنْ طَالَ السَّرِيُّ؛ ما را حقی است که اگر آن را به ما بدهند بستانیم و اگر ندهند ترک شتران سوار شویم و برانیم هرچند شبروی به درازا کشد.» (حکمت: ۲۲)

امام علی (علیه السلام) در این بیان خود را صاحب حق زمامداری می‌داند چون منصوب از سوی خدا است و این همان پایه الهی حکومت دینی است ولیکن فرموده تا مردم قبول نکنند، ایشان حکومت را به دست نخواهند گرفت یعنی تا پایه مردمی حکومت محقق نشود و مقبولیت مردمی نباشد حکومتی شکل نخواهد گرفت.

۲- «وَ قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ): عَهْدُ إِلَى عَهْدًا فَقَالَ: يَا بَنِي أَبِي طَالِبٍ لَكَ وِلَاةٌ أُمَّتِي فَاِنْ لَوُكُ فِي عَافِيَةٍ وَ اجْمَعُوا عَلَيَّكَ بِالرِّضَا فَمِمَّ بَا مَرَهُمْ وَ اِنْ اِخْتَلَفُوا عَلَيَّكَ فَدَعَهُمْ وَ

ما هم فيه، فَإِنَّ اللَّهَ سَيَجْعَلُ لَكَ مَخْرَجًا؛ یعنی رسول خدا مرا متعهد پیمانی کرده و فرمود: پسر ابی‌طالب! ولایت اتمم حق تو است (پایه ی دینی) اگر به درستی و عافیت تو را سرپرست خود کردند و با رضایت درباره تو به وحدت نظر رسیدند امرشان را به عهده بگیر و بپذیر اما اگر درباره تو به اختلاف افتادند آنان را به خواست خود واگذار زیرا خدا گشایشی به روی تو باز خواهد کرد.» (نوری الطبرسی، ۱۳۲۰: ۱۱، ۷۸)

۳- «... ففِي الْمَسْجِدِ فَإِنَّ بَيْعَتِي لَا تَكُونُ خَفِيًّا وَلَا تَكُونُ إِلَّا عَنِ الرَّضَى الْمُسْلِمِينَ؛ بعد از کشته شدن عثمان مردم اطراف علی (علیه السلام) را گرفتند، فرمود: مردم آن چنان انبوه بر گرد من آمدند که فرزندان مرا در زیر پاهای خود لگدمال کردند و ردای من پاره شد ...، مرا بگذارید و به سراغ دیگری بروید اما وقتی اصرار آن‌ها را دیدند فرمود: پس مراسم بیعت در مسجد باشد زیرا بیعت با من مخفی نبوده و جز با رضایت مسلمانان عملی نیست.» (طبری، ۱۳۴۶، ۳، ۴۵۰)

۴- «أَيُّهَا النَّاسُ عَنِ مَلَاءٍ وَإِذْنٍ، إِنَّ هَذَا أَمْرٌ كُمْ لَيْسَ لِأَحَدٍ فِيهِ حَقٌّ إِلَّا مَا أَمَرْتُ؛ ای مردم! این حکومت، امر شما است هیچ کس جز آن که شما او را امیر خود گردانید، حق حکومت بر شما را ندارد.» (طبری، ۱۳۴۶، ۳، ۴۵۶)

امیر المومنین علی (علیه السلام) در این بیان نورانی و صریح به صراحت و در کلامی با بیانی مطلق تشکیل هر حکومتی را با جواز مقبولیت و پذیرش مردم می‌دانند. این که حکومت خداوند متعال قطعاً مشروع است جای بحث ندارد اما تا مردم نپذیرند قطعاً مشروعیت ندارد. نتیجه این که از نظر علی (علیه السلام) حکومت حق مردم است و یکی دیگر از پایه‌های مهم حکومت دینی مقبولیت مردمی است و تا مردم به حکومت مجریان الهی رضایت و رأی ندهند هیچ کسی حق حکومت نخواهد داشت.

و برای همین شاگرد خلف مکتب علی (علیه السلام)، امام خمینی (ره) می‌فرماید: ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملت‌مان بکنیم، اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم، ما تابع آرای ملت هستیم، ملت ما هر طوری رأی داد ما هم از آن تبعیت می‌کنیم، ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است که بر ملت‌مان چیزی را تحمیل کنیم. (امام خمینی (ره)، ۱۳۷۰: ۱۱، ۳۴)

و برای همین است که ایشان فرمان برگزاری فرماند بزرگ ۱۲ فروردین را صادر می‌نماید. در این فرماندوم سوال از تشکیل اصل حکومت دینی است؛ آیا مردم جامعه اسلامی اجازه تشکیل حکومت الهی را به مجریان خداوند متعال می‌دهند؟ حال اگر مردم ایران به جمهوری اسلامی رای نمیدادند

حضرت امام رضوان الله حق تشکیل حکومت را نمی داشت.

پس رفتارندوم برگزار شد تا در صودت رای مثبت مردم به حکومت دینی، پایه دوم آن یعنی مقبولیت مردمی نیز محقق شود و نام مقدس جمهوری اسلامی دلالت بر این دو پایه دارد؛ جمهوری همان مقبولیت و پایه مردمی است و اسلامی یعنی حاکمیت پروردگار به واسطه مجریان حضرت حق در چارچوب قوانین الهی و این کلمه دلالت بر همان پایه دینی و الهی حکومت است.

نتیجه گیری:

حکومت بنا بر تعریف‌های مختلفی که از آن ارائه می‌شود سه وظیفه و اختیار کلی و اصلی دارد: ۱- وضع قانون ۲- اجرای قانون ۳- نظارت و قضاوت. وضع قانون و اجرای آن نوعی تصرف در جان و مال و سرنوشت انسان‌ها است مثلاً وضع قانون اعدام برای قاتل و اعدام چنین شخصی نوعی تصرف در جان انسان‌ها است یا وضع قانون مصادره اموال یا گرفتن مالیات از شهروندان نوعی تصرف در اموال انسان‌های دیگر است: حال که حکومت نوعی تصرف است سؤال اساسی این است که چه کسی حق تصرف در جان و مال و سرنوشت انسان‌ها را دارد؟ آیا گروهی از انسان‌ها می‌توانند برای خود و یا دیگران قانون وضع نموده و آن را اجرا نمایند؟ پاسخ این سؤال بنا بر آموزه‌های قرآن کریم و مبانی دین اسلام منفی است؛ بر اساس آیات قرآن کریم و روایات تنها خالق عالم هستی خدا است و نتیجه قهری خالقیت، ربوبیت و مالکیت او بر تمام هستی است جز خدا کسی بر هیچ چیزی حتی جان خود مالکیت مطلق ندارد بنابراین تنها کسی که حق تصرف و تصمیم‌گیری در جان و مال و سرنوشت تمام موجودات و از آن جمله انسان را دارد تنها خدا است بر اساس این عقیده حتی انسان خود حق حاکمیت مطلق بر جان و مال خود را ندارد بلکه خدا است که قانون‌گذار است و خدا است که حق اجرا دارد و حتی پیامبران و امام معصوم و جانشینان ایشان نیز بالذات حق حکومت ندارند، آن‌ها نیز تنها مجریان قوانین الهی هستند و این همان حکومت الهی و دینی است. اما حکومت دینی بر دو پایه مهم و کلی استوار است یک پایه آن همان پایه الهی و دینی است که توضیح آن بیان شد و پایه دیگر آن پایه مردمی است. در نگاه دین مبین اسلام خداوند متعال حاکم است و حکومت تنها از آن او است و قانون را او وضع نموده و مجریان حکومت از سوی ایشان تعیین می‌شود اما مردم حق پذیرش یا رد حکومت را دارند. مردم مختارند حکومت دینی را رد کرده یا بپذیرند و مجریان حکومت الهی نمی‌توانند با وجود مخالفت مردم حکومت را به هر شکل ممکن تحمیل

نمایند برای همین یکی از وظایف حاکمان و یا به تعبیر دقیق‌تر مجریان الهی این است که برای حکومت دینی فراندوم برگزار نمایند چنانچه مردم رأی مثبت دادند حکومت را برقرار نمایند.

فهرست منابع:

۱. آمدی. عبدالواحد بن محمد. (۱۳۷۸). *غررالحکم*. رسولی، هاشم. دفتر نشر فرهنگ اسلامی: تهران ایران.
۲. خمینی (ره). روح الله. *صحیفه*. (۱۳۶۸). مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره): تهران.
۳. دهخدا. علی اکبر. (۱۳۷۷). *لغتنامه دهخدا*. ناشر دانشگاه تهران. ج: ۱۶، چاپ ۲.
۴. دلشاد تهرانی. مصطفی. (۱۳۹۲). *تفسیر موضوعی نهج البلاغه*. دفتر نشر معارف: تهران. چاپ ۹.
۵. ذاکر صالحی. دکتر غلامرضا. (۱۳۸۹). *مبانی مشروعیت حکومت: نظریه ابوالحسن ماوردی*. موسسه بوستان کتاب: قم.
۶. شریف الرضی. محمد بن حسین. (۱۳۷۸). *نهج البلاغه*. ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی: تهران. چاپ ۱۵.
۷. طوسی. محمد بن حسن. (۱۴۲۵). *الغیبه*. موسسه المعارف الاسلامیه: قم.
۸. طبری. محمد بن جریر. (۱۳۴۶). *تاریخ الامم و الملوک*. محقق: ابراهیم. محمد ابو الفضل. ج: ۱۱. روائع التراث العربی: بیروت.
۹. طاهری. حبیب الله. (۱۳۷۵). *حقوق ملنی (۱ و ۲)*. چاپ اول. دفتر انتشارات اسلامی: قم.
۱۰. غفار زاده عزیز. حسین. (۱۳۸۶). *اندیشه اسلامی (۲)*. نشر معارف: قم.
۱۱. فیض الاسلام اصفهانی، علی نقی، (۱۳۷۰)، *ترجمه نهج البلاغه*، ناشر فیض الاسلام: تهران.
۱۲. قرائتی. محسن. (۱۳۸۷). *تفسیر نور قرآن کریم*. مرکز فرهنگی درسهای از قرآن: تهران. ج: ۱۰.
۱۳. کلینی. محمد بن یعقوب بن اسحاق. (۱۳۸۸). *الکافی*. به کوشش علی اکبر غفاری. دارالکتب الاسلامیه: قم.
۱۴. محقق داماد. محمد مصطفی. (۱۳۸۳). *قواعد فقه*. مرکز نشر علوم اسلامی: تهران.
۱۵. محمدی ری شهری. محمد. (۱۳۸۶)، *میزان الحکمه*. موسسه علمی فرهنگی دارالحدیث: قم.
۱۶. مکارم شیرازی. ناصر. (۱۳۸۲). *تفسیر نمونه قرآن کریم*. علی بابایی. احمد. دارالکتب الاسلامیه: تهران.

۱۷. مجلسی. محمدباقر بن محمدتقی. (۱۳۸۶)، بحارالانوار. داراحیاء التراث العربی: بیروت. ج: ۱۱. چاپ: ۴.
۱۸. مطهری. مرتضی. (۱۳۷۸). پیرامون جمهوری اسلامی. انتشارات صدرا: قم.
۱۹. مطهری. مرتضی. (۱۳۶۶). آشنائی با علوم اسلامی. صدرا: قم. ج: ۳. چاپ اول.
۲۰. متقی. علی بن حسام‌الدین. (۱۴۱۹). کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. دار الکتب العلمیه: بیروت لبنان. ج: ۱۶.
۲۱. نوری الطبرسی. حسین بن محمدتقی. (۱۳۲۰). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، موسسه آل‌البیت علیهم‌سلم: قم. ج: ۳۰.